

حکایت ملانصرالدین و همسرش

۲۸ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۱۲:۰۲

اگر هوا آفتابی باشد به مزرعه می روم و اگر بارانی باشد به کوهستان می روم و علوفه جمع می کنم

روزی همسر ملانصرالدین از او پرسید:

فردا چه می کنی؟

گفت: اگر هوا آفتابی باشد به مزرعه می روم و اگر بارانی باشد به کوهستان می روم و علوفه جمع می کنم.

همسرش گفت: بگو ان شاء...

او گفت: ان شاء... ندارد فردا یا هوا آفتابی است یا بارانی.

از قضا فردا در میان راه راهزنان رسیدند و او را کتک زدند.

ملانصرالدین نه به مزرعه رسید و نه به کوهستان و مجبور شد به خانه بازگردد.

همسرش گفت: کیست؟

او جواب داد: ان شاء... منم.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/21947/ملانصرالدین-حکایت>